

# آیا دیت...

## افیون تودہ ہااست؟

مؤلف: محمد قطب

مترجم: عبدالباسط عیسے زادہ

پیش  
و  
پاسخ



کارل مارکس: دین افیون تودہ ہااست.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ



بنیاد نشر افکار و اندیشه های سید قطب و محمد قطب

[www.ghotb.net](http://www.ghotb.net)

به دلیل اهمیت مباحث پرداخته شده در کتاب شبهاتی پیرامون اسلام از علامه محمدقطب  
تصمیم گرفتیم که ان شاءالله هر کدام از مباحث این کتاب را در قالب مقالاتی در اختیار  
جوانان و دانشجویان و علاقه مندان قرار دهیم.

فَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ فَيَتَّبِعُونَ مَا تَشَبَهَ مِنْهُ ابْتِغَاءَ تَأْوِيلِهِ ۗ وَأَبْتِغَاءَ الْفِتْنَةِ

آل عمران: ۷

«و اما کسانی که در دل هایشان بیماری [و انحرافی] وجود دارد برای فتنه‌انگیزی و تأویل  
[نادرست] به دنبال متشابهات می‌افتند».

## مقدمه مؤلف بر چاپ اول کتاب شبهاتی پیرامون اسلام :

امروزه بسیاری از روشن فکران درباره‌ی دین از بحران شدیدی رنج می‌برند.

آیا دین یکی از واقعیت‌های زندگی است؟ اگر در گذشته چنین بوده است، آیا امروزه هم، در حالی که علم چهره‌ی زندگی را تغییر داده و دیگر در زمین جایی برای چیزی جز علم و حقایق علمی وجود ندارد، دین همان جایگاه قبلی را حفظ کرده است یا خیر؟ به طور کلی آیا دین یک نیاز بشری است یا یک مسأله‌ی شخصی که هر کس بخواهد دین دار باشد و هر کس بخواهد بی‌دین بماند و آن دو باهم مساوی باشند؟

آن‌ها هم چنین درباره‌ی اسلام در بحران شدیدی به سر می‌برند.

دعوت‌گران به سوی اسلام می‌گویند: دین یک ساختار به هم پیوسته و منسجم است. دین فقط عقیده یا تهذیب روح یا تربیت براساس نیکی‌ها و فضایل نیست. بلکه در همان حال یک نظام اقتصادی عادلانه، نظام اجتماعی متعادل، قانون‌گذاری مدنی و جنایی، قانون بین‌المللی، راهنمایی فکری و تربیت جسمانی نیز هست. همه‌ی این‌ها براساس عقیده و به صورت ترکیبی از ارشاد اخلاقی و تهذیب روحی است.

روشن فکران و تحصیل کردگان در بحران خویش سرگردان و غوطه‌ورند. آن‌ها گمان می‌کردند که روزگار اسلام به سر آمده و دیگر کارکرد و فواید خود را از دست داده است. این در حالی است که امروزه همین افراد از سخن دعوت‌گران مسلمان تعجب می‌کنند که خطاب به آن‌ها می‌گویند: «دین قسمتی از میراث گذشته‌های دور و کهن نیست تا آن را در موزه‌ی اندیشه‌ها، نظام‌ها و باورها قرار داد. بلکه در حال حاضر یک نظام زنده است و عناصر اساسی ادامه‌ی حیات در آینده را دارد به گونه‌ای که هیچ نظام دیگری که بشر به خود دیده است از جمله سوسیالیسم و کمونیسم این عناصر و قابلیت‌ها را ندارند».

این افراد با شنیدن این مطالب ناگهان از شدت خشم کنترل خود را از دست داده و فریاد می‌زنند: «آیا نظامی که برده‌داری، فئودالیسم و سرمایه‌داری را روا دانسته، نظامی که زن را نصف مرد قرار داده و آن را در خانه حبس کرده است، نظامی که از جمله مجازات‌های آن سنگسار، قطع کردن اعضای بدن و شلاق‌زدن است نظامی که اجازه می‌دهند پیروانش به وسیله‌ی کمک دیگران زندگی کنند و آن‌ها را به طبقات مختلف تقسیم می‌کند که برخی از آن‌ها از گروهی دیگر سوء استفاده و بهره‌کشی می‌کنند و در آن زحمت‌کشان هیچ ضمانتی برای داشتن زندگی آبرومند ندارند، نظامی که چنین و چنان کرده است، آیا ممکن است نه تنها در آینده بلکه حتی امروزه قادر به ادامه‌ی حیات باشد؟ آیا این همان نظامی است که می‌تواند در جدال شدیدی که میان نظام‌های اجتماعی و اقتصادی براساس اصول علمی! برپاست نه تنها در جدال و مبارزه پایدار بماند بلکه حتی بر روی دو پای خود نیز بایستد؟!».

این گروه از اندیشمندان باید تحقیق کنند که این شبهات از کجا ناشی شده است تا بدانند که آیا حاصل تفکر خودشان است یا ناآگاهانه گفته‌های دیگران را تکرار می‌کنند.

قطعاً این شبهات مختص به آن‌ها و نتیجه‌ی تفکر خودشان نیست. بیایید باهم چند دوره به گذشته بازگردیم تا کمی بیشتر از تاریخ معاصر آگاه شویم.

در قرون وسطی جنگ‌های صلیبی میان اروپا و جهان اسلام روی داد و آتش آن شدت گرفت. سپس بعد از مدتی به پایان رسید. اما کسی که گمان کند این جنگ‌ها در آن دوره به پایان رسید در اشتباه است. زیرا ژنرال آلن‌بی، فرمانده نیروهای انگلیسی در جنگ علیه حکومت عثمانی پس از اشغال بیت المقدس در جنگ جهانی اول با صراحت اعلام کرد: اکنون جنگ‌های صلیبی به پایان رسیده است!».

در دو قرن گذشته، اروپای استعمارگر به تدریج به جهان اسلام نفوذ و سرزمین‌هایشان را اشغال کرد. در سال ۱۸۸۲ م پس از خیانت توفیق پاشا و توطئه‌چینی او به همراه اشغال‌گران علیه قیام مردمی مصری‌ها به رهبری عرابی پاشا، انگلیسی‌ها وارد مصر شدند. انگلیسی‌ها چاره‌ای نداشتند جز این که سیاستی در پیش گیرند که به وسیله‌ی آن گام‌هایشان را در جهان اسلام استوار کنند و از خطرات هویت‌طلبی مسلمانان در امان باشند تا مبادا در آینده‌ای نزدیک آن‌ها را دچار بحران کند. در این جا باید از گلاستون نخست وزیر انگلیس در دوران ملکه ویکتوریا یاد کرد که با صراحت و آشکارا درباره‌ی این سیاست سخن گفت. او در حالی که قرآنی در دستش بود خطاب به مجلس عوام انگلیس گفت: «قطعاً تا زمانی که این کتاب در میان مصری‌هاست، در آنجا آرامش و استقرار نخواهیم داشت».

بنابراین، سیاست مطلوب و مورد نظر آن‌ها توهین به اساس دین، از بین بردن قداست آن در دل پیروانش و زشت جلوه‌دادن آن در افکار و درونشان بود تا مردم از آن دل بکنند و از تمسک و پای‌بندی به احکام و آداب آن بیزار شوند و در نتیجه استعمارگران در این سرزمین آرامش داشته باشند.

آری! انگلیسی‌ها در مصر چنین سیاستی در پیش گرفتند و برنامه‌ی آموزشی خاصی را تدوین کردند که در آن چیزی درباره‌ی حقیقت اسلام تدریس نمی‌شد و اسلام را چیزی جز عبادت، نماز، دعا، تسبیحات، دعوت نظری به اخلاق نیک، شیوه‌های زاهدانه و قرآنی که فقط برای تبرک‌جستن خوانده می‌شد، معرفی نمی‌کردند. اما درباره‌ی اسلام به عنوان نظام اقتصادی و اجتماعی، نظام حکومتی و قانون اساسی برای سیاست داخلی و خارجی، نظام آموزش و پرورش و نظام زندگی به دانش‌آموزان چیزی درس داده نمی‌شد. بلکه به جای آن، شبهاتی به آن‌ها تدریس و القا می‌شد که ساخته و پرداخته‌ی خاورشناسان و دیگر صلیبی‌های اروپایی بود تا برای رسیدن به اهداف پلید استعمار، مسلمانان را از دین‌شان منحرف کنند.

به جای همه‌ی این امور، به آن‌ها درباره‌ی اروپا درس می‌دادند. از جمله درباره‌ی نظام‌های اجتماعی عادلانه‌ای که در اروپا برپا شده، نظام‌های اقتصادی عادلانه‌ای که اندیشه‌ی اروپایی آن را به وجود آورده، نظام‌های قانونی شایسته‌ای که تفکر اروپاییان آن را تجربه کرده و صیقل داده است، حقوق بشری که انقلاب فرانسه آن را به وجود آورده، دموکراسی که ملت انگلستان آن را تعیین کرده و تمدن که امپراتوری روم اصول و پایه‌های آن را بنا نهاده است و خلاصه اروپا را در نظر آن‌ها هم‌چون نظام شکست‌ناپذیری معرفی می‌کردند که هیچ چیزی قادر نیست جلوی آن را بگیرد و شرق را به عنوان کوتوله‌ای حقیر و پست جلوه می‌دادند که امید آن نمی‌رفت بتواند روی پای خود بایستد مگر آن که مطیع و فرمان‌بردار غرب باشد و همه‌ی هستی خود را از آن بگیرد.

این سیاست تأثیر خود را گذاشت و نسل‌هایی از مصری‌ها در حالی رشد کردند که داشتن ارزش ذاتی و وجود مستقلی را برای خودشان احساس نمی‌کردند.

نسل‌هایی که مطیع و فرمان‌بردار محض اروپا می‌شدند تا آخر عمر در این بندگی و فرمان‌برداری باقی می‌ماندند؛ آن‌ها با دیدگان خود به مسائل نمی‌نگریستند و با اندیشه‌ی خود درباره‌ی آن نمی‌اندیشیدند و قادر به دیدن چیزی جز آن‌چه اروپاییان می‌دیدند نبودند و فقط افکاری را که آن‌ها می‌خواستند می‌پذیرفتند. شبیه آن‌چه در مصر اتفاق افتاد بر سر مردم همه‌ی کشورهای جهان اسلام آمد.

روشن‌فکران غرب‌زده‌ی امروز نیز عصاره‌ی این سیاست طراحی شده‌ای هستند که استعمار آن را در جهان اسلام از اقیانوس اطلس تا اقیانوس آرام عملی کرد.

آن‌ها از اسلام چیزی جز شبهات نمی‌دانند و از دین فقط چیزی را آموخته‌اند که اروپاییان به آن‌ها تلقین کرده‌اند. به همین دلیل به پیروی از آن‌ها ندای جدایی دین از حکومت و جدایی علم از دین سر داده‌اند. آن‌ها در خواب غفلت‌شان فراموش کرده‌اند، دینی که اروپا آن را کنار نهاد با دینی که دعوت‌گران اسلامی مردم را به سوی آن می‌خوانند تفاوت دارد و شرایطی که اروپا را در برگرفت و منجر به دشمنی با دین و بیزاری از آن شد، وضعیت خاصی برای اروپاییان آن دوره بود و امکان ندارد چنین حالتی در شرق و جهان اسلام اتفاق بیفتد. آن‌ها در دعوت‌شان به کنار گذاشتن دین یا دور کردن آن از اداره‌ی زندگی و امور جامعه، سیاست و اقتصاد، کاملاً از افکار اروپاییان آن دوره تقلید و گفته‌های آنان را دوباره تکرار می‌کنند.

جدال میان دین و علم در اروپا از آنجا ناشی شد که کلیسا، افکار علمی و نظریه‌های مشخصی را به انحصار خود درآورد و ادعا کرد که آن‌ها حقایقی مقدس و کلمات آسمان‌اند! زمانی که علم نظری و تجربی، بطلان این افکار و نظریه‌ها را ثابت کرد مردم چاره‌ای نداشتند جز این که به علم ایمان بیاورند و نسبت به کلیسا و دینی که عالمان دینی آن را بیان می‌کنند کفر بورزند. عاملی که باعث شدت یافتن این جدال و علاقه‌مندی بیشتر مردم به آزادی از یوغ دین شد، این بود که کلیسا در اروپا برای خود حکومت الهی قرار داده و در عملی کردن و اجرای آن تا حد

دیکتاتوری پیش رفته بود و در نتیجه به هیولای زشتی تبدیل شده بود که مردم را در خواب و بیداری مورد پیگرد و تعقیب قرار می داد. هم چنین به نام کلمه و سخن خدا، خرافات و اوهام را بر آنان تحمیل می کرد. شکنجه و سوزاندن دانشمندان به علت مطرح کردن ادعای کروی بودن زمین، به حدی قبیح و زشت بود که صاحب هر اندیشه‌ی روشن و ضمیر آزادی را مجبور می کرد به نابودی این غول زشت یا محدود کردن دامنه‌ی سلطه و نفوذ آن کمک کند تا دیگر بر مردم حکومت نداشته باشد. در نتیجه محکوم و تقبیح کردن دین به تصویر کشیده شده توسط کلیسا و جستجوی عیوب در آن، به وظیفه‌ی مقدسی برای اندیشمندان آزاده‌ی آن دیار تبدیل شد. ولی در شرق و سرزمین‌های اسلامی ما را چه شده است؟ چرا علم و دین را از هم جدا می کنیم و میان آن نزاع و درگیری به وجود می آوریم؟ کدامین حقیقت علمی محض و خالص از هوی و هوس بشر با دین و عقیده‌ی ما تضاد و تعارض دارد؟ چه زمانی در سایه‌ی اسلام به دانشمندان ستم شده است؟

تاریخ شهادت می دهد که دانشمندان زمینه‌های مختلف علوم تجربی هم چون پزشکی، ستاره‌شناسی، هندسه و شیمی در سایه‌ی اسلام به نبوغ و شکوفایی رسیدند و هرگز در درون‌شان نزاع و درگیری میان علم و عقیده برپا نبوده و میان آن‌ها و حکومت‌ها آن گونه اختلاف به وجود نیامده است که منجر به شکنجه و سوزاندن‌شان شود. چه عاملی جز زهر استعمار که روشن‌فکران آن را چشیده‌اند، آن‌ها را ناآگاهانه و بدون تحقیق و بررسی به تکرار شعار جدایی دین از علم و کناره‌نهادن و عیب‌جویی از آن کشانده است؟

امروز که این کتاب را می نویسم برای این گروه از روشن‌فکران اهمیت چندانی قائل نیستم و از آن‌ها قطع امید کرده‌ام. آن‌ها به سوی راه راست باز نخواهند گشت مگر آن که رهبران‌شان در غرب از تمدن ملحد مادی‌گرایی‌شان ناامید شوند و دریابند که راه نجات در آن نیست تا در نتیجه به سوی نظامی که در عین حال هم مادی و هم معنوی است بازگردند؛ نظامی که اندیشه و زندگی را هم‌زمان در خود دارد. بلکه روی سخنم با گروهی دیگر از جوانان مخلص، اندیشمند و روشن‌فکر است که صادقانه برای رسیدن به حقیقت عشق می‌ورزند، اما در میان راه به این شبهات برخورد می‌کنند در نتیجه هیچ پاسخی برای آن‌ها نمی‌یابند. زیرا استعمار نیرنگ‌باز نور را از دیدگان‌شان پنهان داشته و آن‌ها را در تاریکی، سرگردان رها کرده است و افراد بازیچه‌ی استعمار و بردگان کمونیسیم، روش گمراه‌کردن آن‌ها را به خوبی می‌دانند تا مبدا به راه راست، راه آزادی، کرامت و عزت رهنمون شوند. این کتاب را به این جوانان مخلص تقدیم می‌کنم و از خداوند می‌خواهم مرا در زدودن شبهات از اندیشه‌ی آنان موفق کند.

**محمد قطب**

این ادعای کارل مارکس است که دین را افیون ملت‌ها می‌داند و طرفداران کمونیسم در سرزمین‌های اسلامی به تقلید از او آن را تکرار می‌کنند و درصددند آن را به اسلام نیز عمومیت بخشند.

ممکن است کارل مارکس و بنیان‌گذاران اولیه‌ی کمونیسم به علت وجود شرایط خاصی که با آن مواجه بودند در قیام علیه دین و علمای آن معذور بوده باشند. زیرا در آن زمان فتودالیسم به ویژه در روسیه، زشت‌ترین دوران خود را سپری می‌کرد. به گونه‌ای که سالانه هزاران نفر از شدت گرسنگی و میلیون‌ها نفر هم به علت ابتلا به سل و بیماری‌های دیگر جان خود را از دست می‌دادند. سرما و یخبندان هم جان بسیاری از آن‌ها را می‌گرفت. این در حالی بود که فتودال‌ها و ارباب‌ها جان آن بیچارگان را به بازی می‌گرفتند و در رفاه و خوش‌گذرانی بی‌حد و مرزی به سر می‌بردند و در آن از همه‌ی انواع لذت‌هایی که به ذهن انسان خطور می‌کند بهره می‌بردند. چنانچه به ذهن آن رنج‌دیدگان خطور می‌کرد که سرشان را بلند کنند بلکه در صورتی که فقط ظلمی را که در آن به سر می‌بردند، احساس می‌کردند، عالمان دین بی‌درنگ به آن‌ها می‌گفتند: «هرگاه کسی گونه‌ی راست را سیلی زد، گونه چپت را هم روبروی او نگه دار [تا بدان سیلی زند] و هرکس ردایت را به زور گرفت سایر لباس‌هایت را هم به او بده!» بدین ترتیب ذهن آن‌ها را از قیام یا احساس ظلم و درد به سوی نعمت‌های بهشتی که بدان وعده می‌دادند منحرف و ادعا می‌کردند این نعمت‌ها در انتظار کسانی است که در مقابل ظلم و ستم، صبور و بردبار و به بدبختی خود راضی هستند و آن را می‌پذیرند.

چنانچه وعده‌های سرخرمن در بازداشتن مردم از قیام و شورش مؤثر نبود، حربیه‌ی تهدید را به کار می‌بردند و آشکارا اعلام می‌کردند: هرکس نسبت به ارباب یا خان منطقه نافرمانی کند، در حقیقت مانند این است که نسبت به خداوند، کلیسا و عالمان دین نافرمانی کرده باشد. باید گفت که کلیسا خودش نیز از بزرگترین زمین‌داران و فتودال‌ها بود و میلیون‌ها رعیت داشت که به نفع خود از آن‌ها سوء استفاده می‌کرد. به همین دلیل طبیعی بود که در صف تزار، فتودال‌ها و ارباب‌ها در مقابل مردم مبارز قرار گیرد. زیرا همه‌ی زمین‌داران علیه مبارزان، سنگر واحدی را تشکیل داده بودند و در صورتی که انقلاب یا شورش برپا می‌شد، هرگز به هیچ‌کدام از خون‌خواران اعم از اشراف یا عالمان دینی کلیسا رحم نمی‌کرد.

اگر این تطمیع و تهدید هم‌زمان مؤثر نبود، به نام خروج از دین و بی‌اعتقادی نسبت به آیات خداوند مجازات‌ها و شکنجه‌های ضد انسانی بر علیه ستم‌دیدگان به کار گرفته می‌شد. بر این اساس دین، دشمن حقیقی مردم آن سرزمین‌ها و مصداق بارز گفته مشهور کارل مارکس بود!

اما کمونیست‌ها در سرزمین‌های اسلامی به رفتار و روش یک عده روحانی‌نمای حرفه‌ای اشاره می‌کنند که برای کسب خوشنودی صاحبان قدرت و به زیان مردم ستم‌دیده تلاش می‌کنند و مستضعفان را به بهشتی که برای صابران آماده شده وعده می‌دهند تا به خواری و ظلمی که در آن به سر می‌برند تن در دهند و مجرمان و جنایت‌کاران در



آسایش از لذت‌های دنیا حداکثر بهره را ببرند. آنان به برخی از عالمان دینی الأزهر در دوره‌ی ملک فاروق استناد می‌کنند که دست پادشاه را می‌بوسیدند، او را پادشاه نیکوکار می‌نامیدند، برایش دعا و آیات خداوند را با میل خود [به نفع او] تفسیر و تأویل می‌کردند و برای تحکیم پایه‌های حکومتش از آثار و تعالیم گران‌بهای اسلام مایه می‌گذاشتند تا مردم مبارز را از قیام علیه او بازدارند. در غیر این صورت آن‌ها را شورشی و قیام‌کننده علیه دستورات الهی می‌دانستند، دستوراتی که اطاعت از ولی امر را واجب و ضروری می‌داند!

سپس کمونیست‌ها شبهه‌ای را با این حقیقت می‌آمیزند بدین معنا که ادعا می‌کنند: اسلام خودش با این‌گونه نابسامانی‌ها کاملاً موافق است. زیرا خداوند در قرآن کریم می‌فرماید:

وَلَا تَتَمَنَّوْا مَا فَضَّلَ اللَّهُ بِهِ بَعْضَكُمْ عَلَى بَعْضٍ النِّسَاء: ۳۲

«آرزوی داشتن چیزی را که خداوند به وسیله‌ی آن گروهی از شما را بر گروهی دیگر برتری داده است نکنید!».

هم‌چنین می‌فرماید:

وَلَا تَمُدَّنَّ عَيْنَيْكَ إِلَىٰ مَا مَتَّعْنَا بِهِ أَزْوَاجًا مِنْهُمْ زَهْرَةَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا لِنَفْتِنَهُمْ فِيهِ وَرِزْقُ رَبِّكَ خَيْرٌ  
وَأَبْقَى طه: ۱۳۱

«چشم خود را به نعمت‌های مادی که به برخی از آن‌ها [کفار] داده‌ایم مدوز! این نعمت‌های مادی را که زینت زندگی دنیاست به آن‌ها داده‌ایم تا به وسیله‌ی آن، آن‌ها را بیازماییم، روزی [اخروی و جاودان] پروردگارت [از این نعمت‌های زودگذر و فانی دنیا] بهتر و پایدارتر است».

بنابراین، اسلام نیز مانند هر دینی افیون توده‌هاست که افکار ملت‌های رنج‌دیده و مبارز را سست و ضعیف می‌کند. این همان شبهه‌ای است که ما در این جا می‌خواهیم بدان پردازیم.

در ابتدا کمی درباره‌ی این روش و رفتار زشت و ننگین برخی از روحانی‌نمایان حرفه‌ای سخن می‌گوییم که آیا این رفتار جزو مبانی دین است یا دلیل بر انحراف آن‌ها از دین صحیح می‌باشد؟ آن‌ها هم چون شاعران، نویسندگان و روزنامه‌نگاران خائنی هستند که پیشانی بندگی را در پیشگاه ظالمان به خاک ذلت و خواری می‌مالند و عزت و کرامت خود را جنایت‌ها می‌آلایند تا بتوانند اندکی از لذت‌های زودگذر و حرام بهره‌گیرند.

من کاملاً یقین دارم که گناه این دین‌فروشان حرفه‌ای و روحانی‌نمایان خائن به مراتب بزرگتر و بدتر از جرم این شاعران، نویسندگان و روزنامه‌نگاران مزدور است. زیرا کتاب خدا در دست آن‌هاست و آیات آن را می‌خوانند و از حقیقت دین و این رفتارشان به خوبی اطلاع دارند و آیات خداوند را به بهای اندکی می‌فروشند و اموال حرامی که می‌خورند در حقیقت مانند این است که شکم‌هایشان را مملو از آتش کنند. اما برای چندمین بار تکرار می‌کنم که در اسلام طبقه‌ای به نام رجال دین وجود ندارد و هیچ‌کدام از گفته‌ها و اقوال‌شان را نمی‌توان به عنوان حجت

علیه اسلام قلمداد کرد و همه‌ی مصیبت‌هایی که بر سر این ملت آمده از بی‌اطلاعی نسبت به حقیقت دین ناشی شده است؛ این در حالی است که اسلام مردم را به جهل و نادانی دعوت نکرده است! هم‌چنین برای بطلان این اتهام و زدودن آن از ساحت اسلام (که ادعا می‌کنند مردم را سست و بی‌اراده می‌کند) همین اندازه بس که جنبشی [در مصر] که علیه ظلم و ستم برپا شد در حقیقت یک حرکت دینی بود که ملک فاروق خطر آن را نسبت به خود احساس کرده بود. به همین دلیل رهبرانش را ناجوان‌مردانه به قتل رساند و زندان‌ها را برای سرکوبی آن‌ها آماده کرد و قبل از فرارسیدن انقلاب می‌خواست از شکل‌گیری آن جلوگیری کند. اما اراده‌ی خداوند چیز دیگری بود.

این دلیل، برای اثبات بطلان این شبهه‌ی جاهلانه کافی است. هم‌چنین با جرأت می‌توان گفت که همه‌ی این نهضت‌های آزادی‌بخش که در کشورهای شرقی پدید آمده است از حقیقت دین اسلام الهام گرفته است. قیام مردم مصر علیه اشغال‌گری فرانسه، جنبش علمای دین بود و انقلاب آن‌ها بر ضد ظلم و ستم محمد علی پاشا به رهبری یک عالم دین به نام سید عمر مکرم به وقوع پیوست.

هم‌چنین قیام مردم سودان علیه دولت انگلیس به سرکردگی یک رهبر دینی به نام مهدی کبیر صورت گرفت. علاوه بر این قیام مردم لیبی بر ضد حکومت ایتالیا و شورش مردم مراکش علیه دولت فرانسه و انقلاب ملت اندونزی علیه استعمار هلند همگی به نام دین و براساس آن به وقوع پیوست.

هرجا که انقلاب و قیامی صورت گرفته است گواهی بر آزادی‌بخش بودن این دین است نه دعوت به گوشه‌نشینی و ذلت‌گزینی. اگرچه این حقایق تاریخی غیر قابل انکار است اما به ذکر این مقدار از حقایق آشکار و واضح اکتفا نمی‌کنیم. بلکه به ادامه‌ی بررسی شبهه‌ی جاهلانه‌ی کمونیست‌ها مبنی بر افیون بودن دین برای توده‌ی مردم و عاملی برای بازداشتن آن‌ها از مطالبه‌ی عدالت اجتماعی و توزیع عادلانه‌ی ثروت می‌پردازیم.

\*\*\*

مفسران درباره‌ی تفسیر آیه‌ی: **وَلَا تَتَمَنَّوْا مَا فَضَّلَ اللَّهُ بِهِ بَعْضَكُمْ عَلَى بَعْضٍ** می‌گویند: این آیه درباره‌ی زنی نازل شد که می‌گفت: چرا جهاد در راه خدا فقط به مردان اختصاص دارد و زنان از دست یافتن به ثواب آن محروم شده‌اند؟ هم‌چنین گروه دیگری گفته‌اند: این آیه درباره‌ی افرادی نازل شده که دست از کار و کوشش کشیده و بدون رنج‌بردن آرزوهای بیهوده داشتند. غافل از این که نابرده رنج، گنج میسر نمی‌شود. به همین دلیل قرآن مردم را از این کار نهی کرده است. زیرا این امر به ایجاد آتش حسادت در دل‌ها می‌انجامد که یک احساس غلط است و مانع کار، فعالیت و تولید می‌شود. به عبارت دیگر مفهوم این آیه فراخواندن مردم به کار و فعالیت در زمینه‌ای است که به وسیله‌ی آن به فضیلت و برتری [و حتی رفع نیاز مادی] دست یابند نه این که دست از کار و فعالیت کشیده و آرزوهای دور و دراز داشته باشند.

اما آیه دیگری که گاهی کمونیست‌ها آن را به رخ مسلمانان می‌کشند. آیه ۱۳۱ سوره طه است که در صفحات پیشین متن و ترجمه‌ی آن به تفصیل آورده شد. در قسمتی از این آیه آمده است:

**وَلَا تَمُدَّنَّ عَيْنَيْكَ إِلَىٰ مَا مَتَّعْنَا بِهِ أَزْوَاجًا مِنْهُمْ** طه: ۱۳۱

مفسران بر این باورند که این آیه دعوتی است برای بلندهمتی و دل‌کندن از ارزش‌های مادی که گاهی صاحبان آن اموال و ثروت‌ها را در نظر مردم محروم، بزرگ جلوه می‌دهد. مفسران خطاب این آیه را ترجیحاً متوجه رسول اکرم ص دانسته‌اند تا کفاری را که بسیاری از نعمت‌ها و ابزارهای قدرت مادی را در اختیار دارند بزرگ نپندارد و خود را علی‌رغم نداشتن ثروت و جاه، از آن‌ها برتر بداند. زیرا نیروی شکست‌ناپذیر حق همراه اوست. بنابراین، دریافتیم که مفهوم این آیه بیان حقیقتی غیر از برداشت غلط افراد سطحی‌نگر از آن است.

از این جا معلوم می‌شود که این مفسران در صدر اسلام می‌دانستند که پس از هزار سال کمونیسم به وجود خواهد آمد و مبلغان و طرفدارانش اسلام را مورد اتهام قرار خواهند داد. به همین دلیل تهمت‌ها را از ساحت آن می‌زدودند و تفاسیری را که حق را از مسیرش منحرف می‌کند تألیف کردند و این نظرات را که در برگیرنده‌ی رده‌های کافی به شبهات کمونیست‌ها و دیگران است، جعل کردند!

با این وجود فرض می‌کنیم که این آیات و نظایر آن، مردم را به سکوت و رضایت نسبت به امر واقع و وضعیت موجود و بی‌اعتنایی به آن‌چه در دست دیگران است فرا می‌خواند. اما باید پرسید: کی و کجا این دعوت و فراخوان صحیح است و چگونه باید از آن اطاعت کرد؟

در بررسی احکام و آیات اسلام باید کلیت آن را در نظر گرفت و بدان توجه کرد نه این که آن را به اجزا و قسمت‌هایی تقسیم کرد و به بخشی از آن‌ها توجه نمود و بخش‌های دیگر را نادیده انگاشت!

این دعوت فقرا و نیازمندان به صبر و شکیبایی و چشم‌پوشی به دارایی ثروتمندان، فقط یکی از دو کفه‌ی ترازو است. در کفه‌ی دیگر دعوتی همانند آن و حتی شدیدتر، خطاب به ثروتمندان مبنی بر انباشته‌نکردن ثروت و انفاق آن در راه خدا و تهدید آن‌ها به گرفتارشدن به عذاب شدید در جهان دیگر به علت خودداری از انفاق و بخشش اموال وجود دارد.

۱- قرآن کریم در این باره می‌فرماید:

**أَفْتَوْهُمُونَ بِبَعْضِ الْكِتَابِ وَتَكْفُرُونَ بِبَعْضٍ فَمَا جَزَاءُ مَنْ يَفْعَلُ ذَلِكَ مِنْكُمْ إِلَّا خِزْيٌ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ**

**يُرَدُّونَ إِلَىٰ أَشَدِّ الْعَذَابِ وَمَا اللَّهُ بِغَفِيلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ** البقرة: ۸۵

«آیا به بخشی از [دستورات] کتاب [آسمانی] ایمان می‌آورید و به بخش دیگر [دستورات آن] کفر می‌ورزید؟ برای کسی که از شما چنین کند، جز خواری و رسوایی در این جهان نیست و در روز رستاخیز [چنین افرادی] به سخت‌ترین شکنجه‌ها برگشت داده می‌شوند و خداوند از آنچه انجام می‌دهید بی‌اطلاع نیست». (مترجم)

چنانچه اینگونه به مسأله بنگریم خواهیم دید که دو کفه‌ی ترازو با یکدیگر مساوی هستند: در یک طرف انفاق و بخشش و در طرف دیگر حفظ شخصیت، پرهیز از تحمل خواری و حفظ خویشتن از کینه و حسد قرار دارد. با وجود آمدن این تعادل در دو کفه‌ی ترازو، جامعه در سایه‌ی آرامش روحی و اقتصاد سالمی که توزیع عادلانه‌ی ثروت را تضمین می‌کند و مانع به وجود آمدن طبقات رفاه‌زده یا محروم می‌شود به سر خواهد برد. در صفحات قبل درباره‌ی انفاق و بخشش و روش‌های مختلف آن در دوران معاصر سخن گفتیم به گونه‌ای که آن را از حالت نیکی یک فرد به دیگری درآورده و به همکاری و تعاون انسانی ارزشمندی تبدیل کند. بنابراین، نیازی به ذکر مجدد این مسأله نداریم. اما همین اندازه می‌گوییم که اگر جامعه این‌گونه اداره شود، قطعاً دیگر ظلم و ستمی در آن وجود نخواهد داشت که از مظلومان بخواهد آن را بپذیرند یا به تحمل محرومیت اقتصادی و مالی تن در دهند. اما زمانی که ثروتمندان از انجام وظیفه‌شان در زمینه‌ی انفاق و بخشش و تحمل هزینه‌های خدمات اجتماعی خودداری کنند در این صورت چه کسی فقرا و نیازمندان را به تحمل این محرومیت فرا می‌خواند؟ آیا اسلام که تحمل‌کنندگان خواری و ظلم و اجتناب‌کنندگان از مبارزه با این وضعیت را به گرفتارشدن در سرنوشت بدی در دنیا و قیامت تهدید می‌کند چنین وضعیتی را می‌پذیرد یا مردم را بدان دعوت می‌کند؟ همان اسلامی که خداوند در کتاب مقدسش چنین می‌فرماید:

إِنَّ الَّذِينَ تَوَفَّيْتَهُمُ الْمَلَائِكَةَ ظَالِمِي أَنْفُسِهِمْ قَالُوا فِيمَ كُنْتُمْ قَالُوا كُنَّا مُسْتَضْعَفِينَ فِي الْأَرْضِ  
 قَالُوا أَلَمْ تَكُنْ أَرْضُ اللَّهِ وَسِعَةً فَتُهَاجِرُوا فِيهَا فَأُولَئِكَ مَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ وَسَاءَتْ مَصِيرًا \* إِلَّا  
 الْمُسْتَضْعَفِينَ مِنَ الرِّجَالِ وَالنِّسَاءِ وَالْوِلْدَانَ لَا يَسْتَطِيعُونَ حِيلَةً وَلَا يَهْتَدُونَ سَبِيلًا \*  
 فَأُولَئِكَ عَسَى اللَّهُ أَنْ يَعْفُو عَنْهُمْ وَكَانَ اللَّهُ عَفُورًا

النساء: ۹۷ - ۹۹

«بی‌تردید کسانی که فرشتگان [در آخرین لحظات زندگی‌شان، برای گرفتن روح به سوی ایشان می‌روند و] جان‌شان را می‌گیرند در حالی که [می‌بینند با ماندن با کفار در سرزمین کفر یا تحمل ظلم و خواری و هجرت نکردن به سرزمین آزادی و ایمان] به خود ظلم کرده‌اند، به آن‌ها می‌گویند: در چه وضعیتی به سر می‌بردید؟ آنان در پاسخ می‌گویند: ما در زمین ستم‌دیده و مظلوم بودیم. [فرشتگان به آن‌ها] می‌گویند: مگر زمین خداوند وسیع نبود تا در آن [بتوانید بار سفر ببندید و به جای دیگری] مهاجرت کنید؟ جایگاه آن‌ها دوزخ است و چه بد جایگاه و بدسرانجام! به جز بیچارگانی از مردان، زنان و کودکان که کاری از آن‌ها ساخته نیست و راه چاره‌ای نمی‌دانند. پس امید است که خداوند آنان را بیامرزد [زیرا قادر به هجرت نبوده‌اند] و خداوند بسیار عفوکننده و آمرزنده است.»

بنابراین، چنین زندگی و برنامه‌ای گناهی است که هیچ عذر و بهانه‌ای درباره‌ی آن پذیرفتنی نیست. آری! بزرگترین جرم در جهان این است که انسان به علت ضعف به ظلم و ستم تن در دهد. قرآن کریم چنین افرادی را ظالمان نسبت به خویشان می‌نامد. زیرا آن‌ها شرایطی را غیر از زندگی و وضعیت شرافتمندانه‌ای پذیرفته‌اند که خداوند برای مردم قرار داده و آن‌ها را به تحقق آن با به کار بردن همه‌ی توان‌شان فرا می‌خواند.

دعوت به مهاجرت از سرزمین ظلم و بیداد به علت وجود شرایط خاص بود نه به عنوان تنها راه مبارزه با ظلم و ستم. زیرا گاهی گروه‌ها روش‌های دیگری برای مقابله با ستم کاران دارند که در صفحات بعد بدان خواهیم پرداخت. بلکه در این جا فقط می‌خواهیم به تفسیح پذیرش ظلم از دیدگاه اسلام بپردازیم؛ به گونه‌ای که این دین مقدس مجازات چنین عملی را دوزخ قرار داده است (که هیچ کس جز مستضعفان واقعی که هیچ راه چاره‌ای ندارند از آن رهایی نخواهد یافت) تا کسانی که کمترین قدرت و نیرویی برای جهاد کردن در راه خدا دارند از حضور در میدان مبارزه خودداری نکنند.

اما در اسلام مستضعفان واقعی به حال خود رها نشده‌اند تا بدون یار و یاور ظلم و ستم را تحمل کنند. زیرا از همه‌ی امت اسلامی خواسته شده است تا در راه آن‌ها و دور کردن دشمنی از آنان جهاد کنند. خداوند در این باره در قرآن کریم به مسلمانان می‌فرماید:

وَمَا لَكُمْ لَا تُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَالْمُسْتَضْعَفِينَ مِنَ الرِّجَالِ وَالنِّسَاءِ وَالْوِلْدَانِ الَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا أَخْرِجْنَا مِنْ هَذِهِ الْقَرْيَةِ الظَّالِمِ أَهْلُهَا النساء: ۷۵

«شما را چه شده است که در راه خدا و [رهایی] مردان، زنان و کودکان درمانده و بیچاره‌ای جهاد و مبارزه نمی‌کنید که [فریاد برمی‌آورند و] می‌گویند: پروردگارا! ما را از این شهر و دیاری که ساکنان آن ستم کارند [و بر ما بیچارگان ستم روا می‌دارند] خارج کن!».

بنابراین، هرگاه گروهی از مردم یا اغلب آن‌ها دچار ظلم یا ستم شدند و این وضعیت را پذیرفتند خداوند هرگز از آن‌ها راضی نخواهد شد، مگر آن که با ظلم و بیداد مبارزه و آن را از مظلومان و ستم‌دیدگان دور کنند.

ممکن است برخی گمان کنند که این آیه فقط به مسائل اعتقادی و مسلمانانی اختصاص دارد که در میان مشرکان به سر می‌برند و مشرکان آن‌ها را به شرک ورزیدن به پروردگار وادار و از انجام فرایض دینی‌شان جلوگیری می‌کنند. اما در اسلام میان امور و شعائر عبادی و اجرای ساختارهای اجتماعی، اقتصادی و سیاسی نشأت گرفته از این عقیده تفاوتی وجود ندارد. هم‌چنین میان کسانی که مانع تحقق این ساختارها می‌شوند، خواه واقعاً از نظر ظاهری و باطنی کافر باشند یا ظاهری مسلمان و باطنی کفر پیشه داشته باشند تفاوتی وجود ندارد؛ همان کسانی که خداوند درباره‌ی آن‌ها فرموده است:

## وَمَنْ لَّمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ المائدة: ۴۴

«و بی تردید کسانی که براساس آن چه خداوند آن را نازل کرده است حکم صادر [یا حکومت و قضاوت] نمی کنند کافر هستند».

اسلام دستور داده است که اموال فقط در میان ثروتمندان به گردش درنیاید و دولت نیازهای شهروندان را به همه‌ی روش‌های ممکن تأمین کند: یا برایشان کار شرافتمندانه ایجاد نماید و یا در صورت ناتوانی از انجام کار از بیت المال برایشان مستمری تعیین کند. پیامبرص در این باره مردم را به ایجاد ضمانت‌های مشخصی برای کارکنان دولت فرا می‌خواند که در صفحات قبل به تفصیل بدان پرداختیم که این ضمانت‌ها درباره‌ی همه‌ی کسانی که در مؤسسات دولتی یا خصوصی کار می‌کنند صدق می‌نماید و همه‌ی آن امر بخشی از این دین است که ایمان مردم جز با ایمان به آن و تلاش برای عملی کردنش کامل نخواهد شد. آیات ذکرشده در صفحات قبل که درباره‌ی ظلم و ستم انسان‌ها به یک‌دیگر و ظلم‌کنندگان به خوششن است که این ستم را می‌پذیرند و با آن مقابله نمی‌کنند در این چارچوب قرار می‌گیرد.

فرض می‌کنیم که مردم با اطاعت از برداشت اشتباه‌شان از آیات ذکرشده از مبارزه با ظلم اجتماعی موجود خودداری کنند در این صورت در جامعه چه اتفاقی روی خواهد داد؟

نتیجه‌ی چنین وضعیتی این خواهد بود که مانند نظام فئودالی و سرمایه‌داری اموال در دست گروه خاصی از مردم انباشته می‌شود و آن را در میان خودشان مبادله و بقیه‌ی مردم را از آن محروم می‌نمایند که این امر منکر و برخلاف فرامین الهی است که در قرآن کریم مردم را از ایجاد وضعیتی که در آن اموال فقط در میان ثروتمندان گردش کند برحذر می‌دارد.<sup>۲</sup>

هم‌چنین در نتیجه‌ی این وضعیت، ثروتمندان، این اموال را روی هم انباشته یا در راه خوش‌گذرانی و رفاه‌زدگی خودشان به مصرف می‌رسانند. اسلام هر دو حالت این مسأله را منکر و حرام می‌داند. خداوند در قرآن کریم در این باره می‌فرماید:

وَالَّذِينَ يَكْتُمُونَ الذَّهَبَ وَالْفِضَّةَ وَلَا يَنْفِقُونَهَا فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَبَشِّرْهُمْ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ

التوبة: ۳۴

«و کسانی را که طلا و نقره را اندوخته و از خرج کردن آن در راه خدا خودداری می‌کنند به عذاب دردناکی مژده بده!».

و چنان که می‌دانید عذاب فقط برای کسانی است که خداوند از آن‌ها ناراضی باشد.

اگر این رفاه‌زدگان اموال‌شان را در راه اسراف و تبذیر بی حد و مرزشان هزینه کنند اسلام این امر را نیز منکر و حرام می‌داند و آیاتی که رفاه‌زدگی و اسراف را حرام اعلام می‌کنند در قرآن فراوان‌اند و همه‌ی این آیات رفاه‌زدگان را کافر و فاسق می‌دانند. خداوند در قرآن کریم درباره‌ی این افراد اینگونه می‌فرماید:

وَمَا أَرْسَلْنَا فِي قَرْيَةٍ مِّنْ نَّذِيرٍ إِلَّا قَالَ مُتْرَفُوهَا إِنَّا بِمَا أُرْسِلْتُمْ بِهِ كَافِرُونَ سبأ: ۳۴

«و هرگاه به هر شهر و دیاری پیامبری را می‌فرستادیم سران و رفاه‌زدگان آنجا می‌گفتند: ما به آن چه آورده‌اید باور نداریم.»

هم‌چنین در آیه‌ی دیگری می‌فرماید:

وَإِذَا أَرَدْنَا أَنْ نُهْلِكَ قَرْيَةً أَمَرْنَا مُتْرَفِيهَا فَفَسَقُوا فِيهَا فَحَقَّ عَلَيْهَا الْقَوْلُ فَدَمَّرْنَاهَا تَدْمِيرًا

الإسراء: ۱۶

«و هرگاه بخواهیم شهر و دیاری را نابود کنیم افراد رفاه‌زده، خوشگذران و شهوت‌ران آنجا را [بر ساکنانش] چیره و حاکم می‌گردانیم و آنان در آن شهر و دیار به فسق و فجور می‌پردازند [و برخلاف دستورات الهی عمل می‌کنند]. پس فرمان [وقوع عذاب] بر آن سرزمین واجب و قطعی می‌شود و آن‌گاه آن مکان را سخت درهم می‌کوبیم [و ساکنانش را هلاک و نابود می‌کنیم].»

خداوند هم‌چنین در آیه‌ی دیگری می‌فرماید:

وَأَصْحَابُ الشَّمَالِ مَا أَصْحَابُ الشَّمَالِ \* فِي سَمُومٍ وَحَمِيمٍ \* وَظِلٍّ مِّنْ تَحْمُومٍ \* لَا بَارِدٍ وَلَا كَرِيمٍ \*

الواقعة: ۴۱ - ۴۵

«و یاران سمت چپ! چه یاران سمت چپی! آنان در میان شعله‌های آتش و آب جوشان به سر خواهند برد. و در سایه‌ی دودهای بسیار [سیاه و] گرم قرار خواهند گرفت. نه خنک است و نه سودمند. زیرا آنان پیش از این [در دنیا مست و مغرور نعمت و] خوش‌گذران بوده‌اند.»

بنابراین دست‌برداشتن مردم از مبارزه با ظلم اجتماعی نتیجه‌ای جز به وجود آمدن وضعیت اجتماعی ناخوشایندی نخواهد داشت. چگونه به اسلام تهمت پذیرفتن ستم و منکرات و سکوت در برابر آن‌ها برای به دست آوردن رضایت پروردگار زده می‌شود در حالی که خداوند در قرآن کریم می‌فرماید:

لُعِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ عَلَى لِسَانِ دَاوُدَ وَعِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ ذَلِكَ بِمَا عَصَوْا  
وَكَانُوا يَعْتَدُونَ \* كَانُوا لَا يَتَنَاهَوْنَ عَنْ مُنْكَرٍ فَعَلُوهُ لَبِئْسَ مَا كَانُوا

يَفْعَلُونَ المائدة: ۷۸ - ۷۹

«کفار بنی اسرائیل بر زبان داود و عیسی پسر مریم لعن و نفرین شدند. این بدان علت بود که آنان پیوسته [از فرمان خدا] سرپیچی و [در ظلم و فساد] بسیار زیاده روی می کردند. آن‌ها از اعمال زشتی که انجام می دادند دست نمی کشیدند و هم دیگر را از این کارها نهی نمی کردند و چه کار بدی می کردند!». بنابراین، خداوند سکوت در مقابل منکرات و خودداری از نهی کردن یکدیگر از کارهای بد را یکی از نشانه‌های کفرورزیدن به خودش می داند که موجب خشم، نفرین و عذاب اوست. این در حالی است که رسول خدا ﷺ نیز فرموده است:

«مَنْ رَأَى مِنْكُمْ مُنْكَرًا فَلْيَعِزَّهُ».

«هر کدام از شما که کار ناشایستی را دید باید آن را (با هر ابزاری که در اختیار دارد) تغییر دهد».

هم چنین می فرماید:

«أَفْضَلُ الْجِهَادِ عِنْدَ اللَّهِ كَلِمَةُ حَقٍ عِنْدَ إِمَامٍ جَائِرٍ».

«بهترین جهاد نزد خداوند سخن حقی است که نزد حاکم ظالمی گفته شود».

هرگاه امر منکری در جامعه به وقوع پیوست و حاکم به نشانه‌ی رضایت نسبت به آن سکوت پیشه کرد یا خودش عامل آن بود، در این صورت او حاکم ستم‌گری است که باید به عنوان جهاد در راه خدا و به دست آوردن رضایت پروردگار با او مقابله و در مقابلش ایستادگی کرد. آیا با چنین اوصافی می توان اسلام را به سکوت در برابر ظلم و ستم و فراخواندن مردم به پذیرفتن آن متهم کرد؟ به جز عقل منحرفی که قادر به درک حقیقت امور و رهایی از امیال و شهوت‌ها نباشد کدام انسان عاقل روا می‌دارد که از اسلام به گونه‌ای برداشت شود که گویی مردم را به پذیرفتن ظلم و سکوت در برابر محرومیت فرا می‌خواند؟

آری! آیاتی که در ابتدای فصل ذکر کردیم مردم را از آرزوهای پوچ و بدون همراهی کار مفید نهی و به داشتن رضایت به شرایطی که هیچکس بر روی زمین (نه حکومت، نه جامعه و نه هیچ کدام از افراد آن) قادر به تغییر آن نیست تشویق و ترغیب می‌کند.

فرض کنیم که به انسانی استعدادی یا موهبتی داده شده به گونه‌ای که شهرتی به دست آورده و مردم را به حیرت واداشته است و فرد دیگری برای به دست آوردن چنین شهرتی همواره در آتش حسرت می‌سوزد اما از چنین موهبتی محروم است. دولت برای پاسخ گفتن به این اشتیاق شدیدش و جلوگیری از تبدیل آن به کینه و بیماری



چه کاری می‌تواند انجام دهد؟ آیا دولت می‌تواند در کارخانه‌هایش یک استعداد یا موهبت این چینی برای او بسازد؟!

فرض کنیم که زن زیبایی وجود داشته باشد که جان‌ها در اشتیاق و چشم‌ها در پی او روان است و زن دیگری از این زیبایی محروم باشد اما همواره در حسرت داشتن چنین زیبایی و جمالی به سر ببرد و آرزوی به دست آوردن تحسین همگان را داشته باشد. در این حالت دولت چه ابزاری در اختیار دارد تا به آن زن محروم از زیبایی اعطا کند تا مساوات مورد ادعایش را بدو ببخشد؟

فرض کنیم زن و شوهری از داشتن عشق و محبت در میان خود لذت می‌برند یا فرزندان به دنیا آورده‌اند که موجب شادی و خوشبختی آن‌هاست. اما زوج دیگری با یک‌دیگر سازگار نیستند یا با وجود تلاش‌های جدید علوم پزشکی از داشتن فرزند محروم بوده‌اند. همه‌ی نیروهای زمین در مقابل کمبودهای این زوج‌ها، چه چیزی می‌توانند به آن‌ها ببخشند؟

چنین مثال‌هایی در زندگی ما بسیار فراوان‌اند و راه حل‌های اقتصادی یا گسترش عدالت اجتماعی هرگز به حل آن‌ها کمکی نخواهد کرد. زیرا این مسائل ذاتاً به ارزش‌های غیر مادی و فرا اقتصادی ارتباط دارند. جز دعوت مردم به داشتن رضایت و اطمینان به روزی فراوان خداوند که جایگاه مردم را با معیارهایی غیر از معیارهای زمینی می‌سنجد و محرومیت در زمین را با نعمت‌های آسمانی پاداش می‌دهد، چه چیزی می‌تواند این مشکل را حل نماید؟

بلکه چه کسی می‌تواند ادعا کند که مساوات مطلق اقتصادی و اجتماعی بر روی زمین قابل اجراست؟ در کدام کشور جهان همه‌ی دست‌مزدها و حقوق با یک‌دیگر برابر است؟ فرض کنیم یک کارگر در اتحاد جماهیر شوروی بسیار بلندپرواز و باهمت باشد و بسیار آرزو کند که مهندس شود. اما علی‌رغم داشتن همه‌ی فرصت‌های عادلانه و برابر، بهره‌ی هوشی اندکش مانع این کار باشد یا کارگری پس از انجام شیفت کار اجباری در جسمش توان کار کردن در شیفت اضافه‌کاری را نداشته باشد تا به دست‌مزد بیشتری دست یابد. اما با این وجود به خاطر داشتن حرص و طمع دست‌یافتن به دست‌مزد بیشتر مانند فرد دیگری که از او نیرومندتر است و درآمدهای حاصل از اضافه‌کاری را در راه لذت‌های خویش هزینه می‌کند، در درونش آشوبی برپاست. حکومت چه ابزاری برای ایجاد مساوات میان این دو را در اختیار دارد؟ این فرد چگونه می‌تواند در زندگی‌اش که مملو از نگرانی و استرس دائمی، حرص همیشگی و کینه‌ی تلخ است احساس خوشبختی کند؟ و جز با چشم دوختن به رحمت خداوند و انتظار رسیدن به راحتی در سایه‌ی آن، چگونه می‌تواند به طرز شایسته‌ای به کار و فعالیت پردازد تا از تلاش‌های فراوانش بهره‌گیرد؟ آیا این مشکل را با آهن و آتش بهتر می‌توان حل کرد یا با انگیزه‌ی درونی سرشار از رضایت و خوشنودی؟

آری! این حقیقت دعوت اسلام است که مردم را به تلاش برای دست یافتن به خواسته‌های مشروع و پذیرفتن امور غیر قابل تغییر فرا می‌خواند. اما هنگامی که ظلمی به وجود آید که امکان تغییر آن وجود داشته باشد، در این صورت خداوند هرگز از مردم راضی نخواهد بود مگر این که با قیام و شورش و درهم شکستن، اقدام به حذف آن از صحنه‌ی وجود نمایند. خداوند در قرآن کریم می‌فرماید:

وَمَنْ يُقَاتِلْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَيُقْتَلْ أَوْ يَغْلِبْ فَسَوْفَ نُؤْتِيهِ أَجْرًا عَظِيمًا النساء: ۷۴

«هر کس در راه خدا بجنگد و کشته یا پیروز شود [در هر دو حالت، در آخرت] به او پاداش بزرگی می‌دهیم». اگر در میان ادیان جهان، دینی وجود داشته باشد که بتوان آن را افیون ملت‌ها دانست، قطعاً آن دین اسلام نیست. زیرا اسلام با همه‌ی ابزارها و روش‌های ممکن با کلیه‌ی اشکال و انواع ظلم و ستم در جهان مبارزه می‌کند و آنان را که ظلم را می‌پذیرند به شدیدترین مجازات‌ها و عذاب‌ها تهدید می‌کند.

## پایان